نکته:

چنانکه خواندیم مرحوم آخوند درباره نهی به یک امر مورد اختلاف اشاره می کنند که بر مبنای ایشان مبتنی است که نهی را نوعی از طلب فرض می کنند. (اما بنابر مبنایی که مطرح کردیم و نهی را زجر اعتباری فرض کردیم این بحث مطرح نیست):

«نعم یختص النهی بخلاف ، وهو : إن متعلق الطلب فیه ، هل هو الکف ، أو مجرد الترک وأنّ لا یفعل»[1]

ما می گوییم:

۱. چنانکه در حاشیه معالم مطرح شده و مرحوم مظفر هم اشاره کرده است، فرق بین این دو آن است که اگر گفتیم نهی، طلب ترک است، مطلوب امر عدمی است ولی اگر گفتیم نهی طلب کف نفس است، مطلوب، یک امر وجوبی است.[2] مرحوم خوانساری در حاشیه معالم اضافه می کنند که هر جا کف نفس باشد، ترک هم محقق می‌شود ولی ممکن است ترک فعل محقق شود ولی کفّ نفس در میان نباشد.[3]

۲. قبل از بررسی این اختلاف مناسب است به عبارتی از مرحوم مشکینی اشاره کنیم. مرحوم آخوند تنها یک فرق بین امر و نهی گذاشته بودند، اما:

«الظاهر ثبوت خصوصیّة له فی مبحث التکرار – أیضا – من جهتین:

الأولی: عدم القائل بدلالته علی المرّة، کما قیل بها فی الأمر.

الثانیة: أنّه علی القول بالطبیعة فی الأمر تکون قضیّة الإطلاق کفایة المرّة، و علی القول بها فی النهی تکون قضیّته التکرار، فکان الأولی استدراکه أیضا.»[4]

توضیح:

۱) در مورد نهی چند بحث با مباحث امر متفاوت است:

۲) یک: در امر بحث از مرة و تکرار مطرح است ولی در نهی کسی قائل به دلالت نهی بر مرة نیست.

---

۱ . کفایة الاصول، ص۱۴۹

۲ . ن ک اصول فقه مظفر، ج۱، ص۱۰۲؛ حاشیه قوانین، ج۱، ص۳۱۲

۳ . حاشیه قوانین، ج۱، ص۳۱۲

۴ . حواشی المشکینی علی الکفایة، ج۲، ص۹۱

۳) دو: در بحث از امر، اگر قائل به آن شدیم که امر به طبیعت تعلق گرفته، لاجرم گرفته، مقتضای اطلاق آن است که با یک بار اتیان عمل، امر ساقط است ولی در بحث نهی، اگر قائل به تعلق به طبیعت شدیم، می گوییم اقتضای اطلاق، تکرار است.

۳. درباره اینکه نهی به چه تعلق می گیرد، علامه حلی به نظریه های مختلف اشاره کرده است:

«اختلف الناس هنا فقال أبو هاشم و جماعة كثيرة: المطلوب بالنّهي: نفس أن لا يفعل المنهيّ عنه.

و قالت الأشاعرة: المطلوب: فعل ضدّ المنهيّ عنه.

لنا: أنّ من لم يزن مع دعاء الداعي إليه يمدحه العقلاء على أنّه لم يزن، و إن لم يخطر ببالهم فعل ضدّ الزّنا، فوجب أن يكون العدم متعلّق التّكليف.

احتجّت الأشاعرة: بأنّ العدم نفي محض، فلا يكون مقدورا، لأنّ القدرة لا بدّ لها من أثر، و لا أثر للمعدوم.

و لأنّ العدم و إن أمكن إسناده إلى القدرة، لكنّ العدم الأصليّ لا يمكن إسناده إليها، لامتناع تحصيل الحاصل.

و إذا بطل أن يكون العدم متعلّق القدرة، وجب أن يكون ثبوتيّا، و هو الضدّ.»[1]

توضیح:

۱) ابوهاشم معتزلی می گوید: نهی طلب انجام ندادن است.

۲) اشاعره می گویند نهی طلب انجام ضد چیزی است که مورد نهی است.

۳) سخن اشاعره باطل است چرا که، کسی که زنا نمی کند به سبب انجام ندادن مدح می شود و نه به سبب انجام ضد آن

۴) دلیل اشاعره آن است که اولاً عدم، مقدور نیست چراکه قدرت باید دارای اثر باشد و معدوم اثر ندارد.

۵) ثانیاً: اگر هم عدم مقدور باشد، عدم اصلی (که از ازل معدوم بوده است) مقدور نیست، چرا که حاصل است و تحصیل آن، تحصیل حاصل است (و طلب آن، طلب حاصل است)

۶) پس لاجرم متعلق نهی، امر ثبوتی است که انجام ضد است.

۱ . نهاية الوصول، ج۲، ص۷۰

ما می گوییم:

۱. مرحوم علامه سپس به ادله اشاعره پاسخ داده اند که در ادامه از عبارت مر حوم خویی می خوانیم.

۲. صاحب هدایة المسترشدین، می نویسد قول اشاعره، همان است که در لسان اکثر به این عنوان مطرح شده است که «متعلق نهی، طلب کفّ است»

«قوله فذهب الاکثرون إلی انه هو الکف وقد اختار ذلک الحاجبی والعضدی وکانه المراد بما عزی إلی الا شاعرة من کون المطلق فعل ضد المنهی عنه»[1]

۳. اما مفاتیح الاصول به گونه ای بحث را تقریر کرده است که گویی نظر اشاعره با «قول به کفّ» متفاوت است:

«اختلفوا فی أن المطلوب بالنّهی ما هو علی قولین الأول أن المطلوب به هو التّرک و نفس أن لا یفعل و هو للمنیة و النهایة و المعالم و الزبدة و شرحها للفاضل الجواد و المحکی فی النهایة عن أبی هاشم و جماعة کثیرة الثانی أن المطلوب به هو الکف عن الفعل المنهی عنه و هو للمختصر و شرحه للعضدی و المحکی فی المعالم و شرح الزبدة للفاضل الجواد عن التهذیب و الأکثر و فی النهایة قالت الأشاعرة المطلوب فعل ضدّ المنهی عنه»[2]

۴. درباره اینکه مراد اشاعره از اینکه «نهی به معنای طلب انجام ضد است» باید به نکته ای اشاره کنیم:

"ضد" در اصطلاح ایشان نمی تواند به معنای «ضد خاص» باشد چرا که هیچ کس نمی گوید نهی از شرب خمر امر به شرب ماء است. پس لاجرم باید مراد ایشان از "ضد"، ضد عام باشد. در این صورت اینکه می گویند «مراد از نهی از الف، طلب انجام ضد عام الف یعنی طلب انجام ترک الف است» به گونه ای مبهم است چرا که «انجام ترک»، معنای مبهمی است. الا اینکه بگوییم با توجه به استدلال ایشان (که عدم را مقدور نمی دانند)، مرادشان از «ضد» در اینجا، ضد مصطلح نیست بلکه به معنای «متقابل» است که همان «کفّ نفس از اتیان منهی عنه» است و لذا می توان فهم هدایة المسترشدین را در این زمینه پذیرفت.

۱ . هدایة المسترشدین، ص۳۱۸

۲ . مفاتیح الاصول، ص۱۴۵